

بررسی تطبیقی دیدگاه اسلام و کارل راجرز نسبت به ماهیت و کمال انسانی

دکتر خلیل سلطان القرائی
عضو هیأت علمی دانشگاه تبریز
جواد مصرآبادی
دانشجوی دکتری روان‌شناسی تربیتی دانشگاه تبریز

چکیده

یکی از اصلی‌ترین موضوعاتی که هر مکتب دینی و فلسفی به آن می‌پردازد، ماهیت انسان و کمال اوست و مکاتب مختلف نگرش‌های گوناگونی نسبت به این موضوع دارند. دیدگاه ادیان آسمانی به ویژه دیانت اسلام نسبت به انسان کل‌نگرانه است و کمال او را در رشد متعادل تمام ابعاد وجودی او می‌دانند. یکی از جدیدترین رویکردها در علوم انسانی و روان‌شناسی، انسان‌گرایی است که در مقایسه با دیدگاه‌های قدیمی اهمیت و توجه بیشتری برای انسان قائل است. نکته‌ای که مورد تأکید مکتب اسلام نیز هست، اما با وجود مشترکات بین دو دیدگاه می‌توان نکات اختلافی را نیز بین نظرات دو مکتب مشاهده کرد. در این مقاله ابتدا به بررسی نظرات روان‌شناسان انسان‌گرا و بالاخص راجرز نسبت به ماهیت و کمال انسان می‌پردازیم و در ادامه نظر مکتب اسلام را با تکیه بر آیات قرآن کریم در این رابطه بیان می‌کنیم. در پایان بحثی تطبیقی در ارتباط با نکات اشتراک و اختلاف دو دیدگاه نسبت به ماهیت انسان خواهیم داشت.

واژه‌های کلیدی

قرآن و انسان، انسان در اسلام، انسان‌گرایی، روان‌شناسی کمال، راجرز.

در گستره تاریخ بشریت مکاتب فکری - عقیدتی مختلفی به وجود آمده‌اند. اما هر مکتبی که به ارائه رهنمود برای زندگی بشر می‌پردازد، در ابتدا بایستی نظر خود را درباره شناخت خویش از انسان بیان کند. با نگاهی به ادیان و مکاتب فکری تفاوت‌های زیادی را در نظرات آنها نسبت به مسائلی چون اختیار، توانایی‌ها، استعدادها و کمال انسان مشاهده می‌کنیم. توصیه‌هایی که این مکاتب برای زندگی بشر دارند مبتنی بر چگونگی نگرش و شناخت آنها نسبت به انسان است. با اینکه در تمامی ادیان و مکاتب فکری - فلسفی به نوعی به مسئله انسان پرداخته شده است، اما به نظر می‌رسد که توافق اندکی در نگرش آنها نسبت به این موضوع وجود دارد. اختلاف نظر دیدگاه‌های مکاتب فکری - دینی گاه آن چنان زیاد است که یافتن پاسخ این سؤال که انسان چگونه موجودی است واقعاً دشوار به نظر می‌رسد. در مکاتب فکری بشری سارتر انسان را فاقد طبیعت می‌داند، در حالی که فروید آن را دارای طبیعتی گناه‌آلود و بیمار می‌داند. از طرفی روسو طبع انسان را آکنده از خیر می‌شناسد و از سوی دیگر هابز با تعبیر انسان گرگ انسان است، طبع او را شرور می‌داند. عده‌ای هم چون فروم و دورکیم طبیعت انسان را ساخته و پرداخته اجتماع خود پنداشته‌اند.

در این نوشتار در پی آن هستیم که نظر کارل راجرز به عنوان یکی از روان‌شناسان انسان‌گرا^۱ نسبت به ماهیت و ویژگی‌های انسان با دیدگاه دیانت اسلام مقایسه کنیم. انتخاب نظریه‌ای از رویکرد انسان‌گرایی از این جهت است که این رویکرد در مقایسه با رویکردهای روان‌شناسی بیشترین تأکید را بر ویژگی‌های مثبت و ایده‌آل انسانی دارد. نکته‌ای که در دین اسلام نیز مورد تأکید قرار گرفته است. چراکه مبانی اساسی ایده انسان کامل در اسلام، از آن جهت است که روح انسان دم‌خدایی دانسته شده است. ابتدا به بررسی دیدگاه راجرز نسبت به ماهیت انسان خواهیم پرداخت و در ادامه نظر اسلام را با تکیه بر آیات قرآن کریم در این رابطه بیان می‌کنیم.

در پایان بحثی تطبیقی در ارتباط با نکات اشتراک و اختلاف دو دیدگاه نسبت به ماهیت انسان خواهیم داشت.

1. Humanism

انسان از دیدگاه انسان‌گرایی

در قرون وسطی با الهام از اندیشه‌های مسیحیت، پایگاه انسان عبارت از این بود که «انسان یکی از مخلوقات خداست» و باید اندیشه و کردار او چنان سازمان یابد که تفوق ارزش‌های دینی را منعکس نماید (آذربایجانی، ۱۳۷۵). دیدگاه غالب مردم مغرب‌زمین نسبت به انسان تا قبل از انقلاب علمی ریشه در اعتقادات و تعالیم کلیسایی داشت. در این دیدگاه براساس تفاسیری که از کتاب مقدس به عمل آمده بود، انسان موجودی برتر از سایر موجودات شناخته می‌شد و برای رشد و تعالی خود لازم بود از راهنمایی‌ها و دستورات رهبران دینی الهام بگیرد و پیروی کند. اما پس از این دوره است که ما شاهد افول نفوذ دین در بخش‌های مختلف زندگی مردم غرب هستیم و مردم برای یافتن پاسخ سؤالات خود به روش‌های علمی و عینی روی آوردند. در این دوره انسان خود را از قید و بند تفکرات یونانی و مسیحیت آزاد ساخت و مدعی شد که می‌تواند به دستاوردهای علمی - فنی خود افتخار کند. نظارت سه دانشمند بزرگ حوزه‌های مختلف علمی، یعنی گپلر، داروین و فروید بر انسان‌شناسی مغرب‌زمین تأثیری عظیم گذاشت؛ به گونه‌ای که انسان را از آن مقام برتر به پایین کشید. در آن زمان نظریات این دانشمندان با آموزه‌های دینی مسیحیت کاتولیک مرسوم آن زمان، که انسان را به عنوان اشرف مخلوقات معرفی می‌کردند در تضاد بود. گپلر با بیان اینکه زمین مرکز عالم نیست و تنها سیاره بسیار کوچکی در هستی است که به دور خورشید می‌چرخد؛ به مقابله با تفکری پرداخت که زمین را جرم مرکزی افلاک می‌دانست که تمام ستارگان به دور آن می‌چرخند. داروین نیز با نظریه تکامل انواع^۱ خود تأکید داشت که انسان موجودی فرازمینی و متفاوت از سایر موجودات نیست، بلکه او حیوانی است که دارای آباء و اجداد مشترکی با میمون‌ها و حیوانات دیگر است و تنها در جریان تکامل زیست‌شناختی، قدری در رده تکاملی پیشرفته‌تری نسبت به دیگر انواع قرار دارد. فروید نیز در علوم انسانی انقلابی پدید آورد که ذهنیت انسان را نسبت به طبیعت

1. Species Evolution

و اعمال‌شان به شک انداخت. از نظر فروید انسان موجودی نیست که اعمال او آگاهانه و از روی فضیلت باشد. فروید انسانی را برای ما متصور کرد که اختیارش در دنیای ناهشیار مملو از عقده‌های جنسی، تجاوز و حقارت است. نظرات هرکدام از این دانشمندان به سرعت، حوزه‌های علوم طبیعی و انسانی را متحول ساخت و آثار آنها به سرعت در زندگی اجتماعی، سیاسی، اخلاقی مردم نمایان شد.

از میان سه دانشمند فوق‌الذکر تأثیر فروید بر حوزه انسان‌شناسی بیشتر از همه بود؛ زیرا او دانشمندی در حوزه علوم انسانی بود و در زمینه ویژگی‌های روانشناختی انسان حرف‌های زیادی برای گفتن داشت. البته بایستی به خاطر داشت که مبانی نظریه فروید ریشه در فرضیه داروین از انسان داشت. دیدگاه فروید - که در ادبیات روان‌شناسی به روانکاوی^۱ مشهور است - نسبت به انسان بسیار بدبینانه و تنگ‌نظرانه است. از دید او انسان هیچ‌وقت به آرامش و کمال نمی‌رسد چون همیشه بین ابعاد مختلف شخصیت او تعارض و کشمکش وجود دارد. از نظر او حتی ویژگی‌های عالی انسان هم که گاه در افراد دیده می‌شود، صرفاً بازتابی از به‌کارگیری مکانیسم‌های دفاعی است که با هدف کتمان واقعیت نامطلوب ناهشیار انجام می‌گیرد. احترام، عشق و هنر تنها واکنش‌های وارونه‌ای^۲ از تظاهرات نیروی جنسی سرکوب شده هستند و یا تقید به اصول اخلاقی - مذهبی و داشتن نظم و بهداشت در زندگی ناشی از نقص در مراحل رشد روانی - جنسی فرد است.

روان‌شناسان رفتارگرا^۳ که بر مطالعه عینی و کنترل‌شده پدیده‌ها تأکید داشتند به مخالفت با پیش‌فرض‌ها و شیوه‌های پژوهشی روانکاوی پرداختند. رفتارگرایان ماهیت موجود انسانی را ساخته و پرداخته محیط می‌دانند. به اعتقاد اسکینر شخصیت انسان چیزی نیست جز مجموعه‌ای از الگوهای رفتاری ثابت که ناشی از تاریخچه تقویتی گذشته است (به نقل از هرگنهان و السون، ۱۳۸۲). از نظر ساینگتون (۱۳۷۹) رفتارگرایان در خصوص کارکرد آزمایشی انسان چیزی برای گفتن نداشتند. از دیدگاه این

1. Psychoanalysis
2. Reaction Formation
3. Behaviorism

روانشناسان یک انسان آرمانی دارای رفتارهایی است که حداکثر تشویق و حداقل تنبیه را در پی دارند. با وجود اختلاف شدید رفتارگرایان و روانکاوان، شاید بتوان اصلی ترین نکته اشتراک آنها را بی توجهی به نقش ذهن آگاه و انتخاب گر انسان در تعیین رفتارهای انسان دانست. از منظر این دیدگاه‌ها انسان خود به تنهایی شانس برای اصلاح و بهبود خود ندارد.

روانکاوان و رفتارگرایان سال‌ها یکدیگر را مورد انتقاد قرار می‌دادند؛ اما برای عده‌ای دیگر از روان‌شناسان تفکرات این دو گروه هر دو از یک مایه و خمیره بوده‌اند. در هر دو دیدگاه هنگام صحبت از کمال انسانی بر کاهش مشکلات تأکید می‌شد تا افزایش ویژگی مثبت و خوب. به عبارت دیگر کارکرد آرمانی انسان از نظر این دیدگاه‌ها چیزی انگاشته نمی‌شد مگر فقدان آسیب روانی یا توانایی انطباق با لازمه‌های محیطی. این اعتقاد که رویکردهای روانکاوی و رفتارگرایی صرفاً تصویر ناقصی از توان بالقوه آدمی فراهم می‌آورند، به یک جنبش متضاد انجامید که به آن روان‌شناسی نیروی سوم،^۱ روان‌شناسی انسان‌گرا یا روان‌شناسی کمال^۲ گفته می‌شود (سایپنگتون، ۱۳۷۹). اصطلاح نیروی سوم در روان‌شناسی به همه گرایش‌هایی اطلاق می‌شود که فعالیت‌های خود را بر محور توجه به انسان تنظیم کرده‌اند (شکرکن و همکاران، ۱۳۷۲). روان‌شناسی انسان‌گرا که ریشه در نهضت‌های فلسفی پدیدارشناسی^۳ و اصالت وجود^۴ دارد، جنبشی در مقابل دیدگاه‌های سنتی روان‌شناسی است. از نظر روان‌شناسان انسان‌گرا در روان‌شناسی سنتی آن‌چنان‌که شایسته است به توان و استعداد انسان برای رسیدن به کمال توجهی نشده است. از دیدگاه روانکاوانی چون فروید، انسان موجودی در ردیف حیوانات پست و گاه حتی پست‌تر از آنهاست. عوامل انگیزشی انسان غرایز حیوانی شهوت و پرخاشگری هستند. انسان موجودی درمانده و اسیر چنگال عقده‌های کهنه خود هست و رفتارهایش بیشتر ناآگاهانه و بیمارگونه است تا آگاهانه و سالم. همچنین از دید رفتارگرایان رادیکال که اسکینر سرشناس‌ترین نماینده آنهاست، انسان

1. Thrid Force
2. Growth Psychology
3. Phenomenology
4. Existentialism

موجودی اسیر در چنگال رویدادهای محیطی است. رفتارهای انسان همچون رفتار موش‌ها و کبوتران آزمایشگاه‌های رفتارگرایان، صرفاً بازتابی از حضور و غیاب مشوق‌ها و تنبیه‌هاست تا اینکه ناشی از اراده آزاد و تفکر آگاهانه باشد.

اما از دید انسان‌گرایان انسان خوشبخت شخصی نیست که بیشترین تشویق و کمترین تنبیه را دریافت کند، زیرا بسیاری از انسان‌هایی که در اوج ثروت و خوشی احساس پوچی و بدبختی می‌کنند و برعکس. تجربه شخصی فرانکل در اوج فلاکت در زندان آشویتس نازی‌ها نشان از این دارد که گاهی رنج کشیدن نیز خود می‌تواند ارزشمند باشد. از دید روان‌شناسان انسان‌گرا، انسان اسیر محرک‌های بیرونی و عقده‌های پنهان به جای مانده از گذشته نیست؛ انسان‌گرایان تأثیر این عوامل را بر رفتارهای انسان به‌طور کامل رد نمی‌کنند ولی معتقدند که این عوامل در مقایسه با توان خود انسان برای تغییر در شرایط زندگی خود کمتر تأثیرگذار است. روان‌شناسان انسان‌گرا برعکس روان‌کاوان بر شخصیت سالم انسان تأکید دارند، درحالی‌که روان‌کاوان کل روان‌شناسی را تبدیل به روان‌شناسی مرضی و نابهنجاری کرده بودند. انسان‌گرایان حتی از مرزهای شخصیت سالم و بهنجار انسانی فراتر رفته‌اند و بر انسان ایده‌آل تأکید می‌کنند. از نظر شولتس (۱۳۷۵) روان‌شناسان کمال، سطح مطلوب کمال و رشد شخصیت را فراسوی بهنجاری می‌دانند و استدلال می‌کنند که تلاش برای حصول سطح پیشرفته کمال، برای تحقق بخشیدن یا از قوه به فعل رساندن تمامی استعدادها بالقوه آدمی، ضروری است. صرفاً رهایی از بیماری عاطفی و نداشتن رفتار روان‌پریشانه، برای داشتن شخصیتی مطلوب و سالم کافی نیست.

در واقع اگر بخواهیم در روان‌شناسی به دنبال الگویی برای انسان کامل باشیم، باید آن الگو را در نوشته‌های روان‌شناسان انسان‌گرا جستجو کنیم. این انسان‌گرا با کنش کامل^۱ (راجرز)، انسان از خود فرارونده^۲ (فرانکل) و انسان خود شکوفا^۳ (مزلو) نام گرفته شده است. این روان‌شناسان به جای تأکید بر ضعف‌های انسان بر نقاط قوت

1. Fully Functioning Person

2. Self-Transcending Being

3. Self-Actualizing Being

او تأکید می‌کنند. در زیر به ارائه نظر یکی از این روان‌شناسان انسان‌گرا یعنی کارل راجرز نسبت به ماهیت انسانی می‌پردازیم.

ماهیت و کمال انسان از دیدگاه راجرز

انجمن روان‌شناسان انسان‌گرای امریکا این نهضت را چنین تعریف کرده است: روان‌شناسی انسان‌گرا شیوه‌ای است که همهٔ روان‌شناسی و نه حیطهٔ خاصی از آن را دربرمی‌گیرد و بر اصولی همچون احترام به ارزش‌های فردی، عدم تعصب نسبت به روش‌های پذیرفته شدهٔ دیگر و علاقه‌مندی به کشف جنبه‌های جدید رفتار انسان تکیه دارد. این مکتب روان‌شناسی بیشتر متوجه موضوعاتی است که در نظام‌ها و نظریه‌های موجود جای کمی را اشغال کرده است، مانند عشق، خلاقیت، مفهوم خود، خویشتن‌سازی، تعالی من، متعالی شدن، استقلال، احساس مسئولیت، داشتن تجارب خوب، دارابودن تجارب اوج^۱ (کارور، ۱۳۷۵). روان‌شناسی انسان‌گرایی از طرفداران زیادی برخوردار است. یکی از اولین و اصلی‌ترین سخنگویان این رویکرد کارل راجرز است.

کارل راجرز در خانواده‌ای متدین و مقید به آداب و رسوم اجتماعی به دنیا آمد و تربیت شد. وی در سنین جوانی در سفری که به چین داشت به این نتیجه رسید که می‌تواند افکار و نتیجه‌گیری‌های خاص خود را در زندگی داشته باشد و لازم نیست خود را مقید به هنجارهای دینی و اجتماعی بسازد. از نظر راجرز تجارب گذشته نمی‌توانند به اندازهٔ رویدادهای حال و ادراک فرد از آنها در رشد شخصیت انسانی مؤثر باشند. از نظر راجرز احساسات و تجارب شخصی انسان فی‌الذمه ارزشمند و در نوع خود بهترین راهنمای زندگی انسان هستند.

راجرز معتقد بود که انسان‌ها توان به واقعیت درآوردن استعدادهای نهفته خویش را دارند که همین گرایش خود - شکوفایی^۲ نیروی انگیزشی انسان‌هاست. بالطبع از نظر راجرز انسان کامل انسانی خواهد بود که بتواند استعدادهای بالقوه خود را به فعل

1. Pink Experience
2. Self-Actualization

در آورد. کمال انسانی در گرو به تحقق در آوردن ویژگی‌های نهان یکتای خویش است. کمال انسانی هیچ وقت به پایان نمی‌رسد. کمال انسانی هدف نیست بلکه آن مسیر و فرایند است. هیچ پایانی برای کمال نمی‌توان تصور کرد و انسان همیشه می‌تواند کامل‌تر از قبل باشد. البته نبایستی پنداشت که کمال انسانی الزاماً به معنای راحتی و آرامش انسان است؛ چراکه آن مستلزم تجربه کردن تمام عواطف و احساسات است که گاه این مسیر بسیار دردناک و دشوار است.

همچنین راجرز معتقد است که انسان کامل خود را در بند هنجارها و تجویزهای اجتماعی قرار نمی‌دهد. لازمه کمال انسانی از نظر راجرز داشتن شخصیتی ثابت و استوار است، نه اینکه انسان با تغییر شرایط چهره عوض کند. انسان کامل در شرایط مختلف براساس ندای درونی خود عمل می‌کند و قواعد و مقررات از پیش تدوین شده نمی‌تواند راهنمای انسان در رسیدن به کمال باشند. پنج ویژگی که راجرز به نقل از شولتس (۱۳۷۵) آنها را لازمه کمال انسانی می‌داند عبارتند از:

آمادگی کسب تجارب مختلف: کمال انسانی در آن است که خود را برای روبرو شدن با هر تجربه‌ای خواه درونی و خواه بیرونی آماده کند. انسان با کنش کامل دارای شخصیتی انعطاف‌پذیر است ولی آن گونه هم نیست که به طور منفعلانه در مقابل تجارب زندگی صرفاً پذیرا باشد. بلکه او به طور فعالانه‌ای بر این تجارب اثر می‌گذارد.

زندگی هستی‌دار: انسان با کنش کامل در هر لحظه هستی، زندگی همه‌جانبه‌ای دارد. هر تجربه‌ای برای او آن چنان تازگی دارد که گویی پیش از آن هرگز وجود نداشته است. بنابراین هر تجربه‌ای با هیجان همراه هست. از نظر راجرز انسان در هر لحظه حاصل همان لحظه است و از این رو انسان غیرقابل پیش‌بینی است.

اعتماد به ارگانسیم خود: از نظر راجرز احساس‌ها و عاطفه‌های انسان در هدایت او قابل اعتمادتر از عقل او هستند. انسان کامل می‌تواند براساس شهود خود عمل کند و بنابراین رفتار انسان کامل بسیار خودانگیخته و آزاد است. البته این سخن راجرز به این معنا نیست که عقل نباید هیچ سهمی در رفتار داشته باشد بلکه تمام عوامل هیجانی و فکری هنگام عمل بایستی مورد توجه قرار گیرند.

احساس آزادی: راجرز معتقد است که انسان با کنش کامل اختیار انتخاب هر راه و طریقی را دارد. او می‌تواند بدون محدودیت و ممنوعیت، فکر و عمل خود را آزادانه انتخاب کند. او از احساس تسلط خویش بر زندگی لذت می‌برد و معتقد است آینده به خود او بستگی دارد و با حوادث و رویدادهای گذشته هدایت نمی‌شود.

خلاقیت: انسان با کنش کامل در پاسخ به محرک‌های نیرومند پیرامون زندگی خود، دگرگون‌پذیر و گسترش‌پذیر و بالنده است. انسان‌های خلاق و خودانگیخته با محدودیت‌های اجتماعی و فرهنگی، هم‌رنگی یا سازش فعل‌پذیر نشان نمی‌دهند؛ چراکه اینها حالت تدافعی ندارند و دلبسته ستایش دیگران از رفتار خود نیستند. انسان با کنش کامل با رهنمودهای از پیش تعیین‌شده زندگی نمی‌کند زیرا این رهنمودها نه خلاق‌اند و نه خودانگیخته.

ماهیت و کمال انسان از نظر اسلام

برای بررسی دیدگاه اسلام در رابطه با انسان و کمال او از قرآن کریم مدد می‌جوییم. قرآن کتابی است جامع که به بیان خود هرگونه خشک و تری را می‌توان در آن یافت. از این رو تدبر و ژرفاندیشی در موضوعات مطرح‌شده در قرآن می‌تواند ما را در بسیاری از معضلات فراروی‌مان دست گیرد و فروغی تابناک را پیش رویمان بگستراند. با دقت در آیات قرآن کریم می‌توان به درک درستی از جایگاهی که اسلام برای انسان و کمال او در نظر گرفته، رسید. قرآن کریم کتابی است که برای هدایت بشر نازل شده است. «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ؛ ماه رمضان همان ماهی است که در آن برای هدایت مردم قرآن نازل شده است» (بقره، آیه ۱۸۵). قرآن گاه تعبیر به «ناس» و گاه تعبیر به «انسان» می‌کند و می‌فرماید: «الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ، عَلَّمَهُ الْبَيَانَ؛ خدای رحمان، قرآن را یاد داد، انسان را آفرید، به او بیان آموخت» (رحمن، آیات ۱-۴). استاد شهید مرتضی مطهری (۱۳۸۳) از قرآن به عنوان کتاب انسان نام برده و بیان می‌کند که چون قرآن کتاب انسان است پس کتاب «خدا» هم هست، زیرا انسان همان موجودی است که خلقتش از ماقبل این جهان آغاز می‌شود و به مابعد این جهان

منتهی می‌گردد، یعنی انسان از نظر قرآن دارای روحی خدایی است و خواه ناخواه به سوی خدای خودش بازگشت می‌کند. این است که شناسایی خدا و شناسایی انسان از یکدیگر جدا نیست. انسان تا خود را نشناسد خدای خود را به درستی نمی‌تواند بشناسد. از طرف دیگر، تنها توأم با شناختن خداست که انسان به واقعیت حقیقی خود پی می‌برد.

انسان در مکاتب آسمانی - که اسلام کامل‌ترین آنهاست - با انسانی که بشر از راه علوم می‌شناسد، متفاوت است. انسان از دیدگاه اسلام بسی گرامی‌تر و گسترده‌تر از انسانی است که از دریچه‌های علمی می‌توان به او نگریست. یکی از نقاط ضعف مکاتب فکری بشر تک‌بعدی‌نگری‌ها و سوگیری‌های افراطی آنهاست. اغلب اندیشمندان و دانشمندان بزرگ در رابطه با نحوه نگارش به انسان آن‌چنان جزمی و تعصب‌آلود فکر می‌کنند که انسان را به موجودی یک‌بعدی بدل می‌کنند. از این جهت است که شناخت انسان از طریق خالق او مطمئن‌ترین راه است. همانا اوست که به تمام ضعف‌ها و قوت‌های این موجود آگاه است. قرآن کریم به عنوان پیام و کلام آفریدگار که از طریق آخرین رسولش محمد(ص) برای هدایت بشر به ارمغان فرستاده شده است می‌تواند پاسخگوی سؤالات ما درباره ماهیت انسانی باشد. در قرآن انسان موجودی چندبعدی است و تمام ابعاد او مورد توجه هست. خداوند متعال در آیه ۲ سوره بقره می‌فرماید که انسان را از نطفه‌ای آفریدیم که در آن مخلوط‌های زیادی وجود دارد. مخلوط‌های مختلف به تعبیر امروز همان ژن‌های متفاوت هستند که موجب بروز استعداد‌های گوناگون می‌شوند. کمال انسانی نیز در گرو این است که تمام ابعاد وجود او در کنار هم و به صورت هماهنگ رشد کنند و همه استعدادها و قابلیت‌هایش، چه در بعد روحانی و چه در بعد مادی به گونه‌ای مطلوب به فعلیت درآیند. کمال انسان جز در سایه پرورش هماهنگ همه استعدادها و توجه به تمام نیازهایش فراهم نخواهد شد.

در حالی که بیشتر مکاتب عقیدتی - فکری بشر راه تفریط یا افراط را در مورد نیازهای مادی و معنوی انسان در پیش گرفته‌اند، آیین‌هایی چون مسیحیت تحریف‌شده و بودائیسیم در رابطه با رفع نیازهای اولیه مادی بسیار تنگ‌نظرانه برخورد می‌کنند. ولی

دیدگاه اسلام به کالبد جسمانی نه به عنوان یک قالب توخالی است بلکه بخشی از ارمان خلقت است که باید آن را به نیکوترین وجه به خدمت گرفت؛ به طوری که پیامبر اکرم (ص) در حدیثی می‌فرماید: ان لبدنک علیک حقاً؛ برای بدن تو بر تو حقی است. اما عده‌ای از اندیشمندان مکاتب بشری چون فروید نقش یک نیاز مادی (غریزه جنسی) را در زندگی بسیار پررنگ نشان می‌دهند. در صورتی که اسلام در این میان رویکردی متعادل در پیش گرفته و ارضای نیازهای انسان را از راه صحیح خواستار شده است. «وَأَنْكِحُوا الْأَيَامِي مِنْكُمْ؛ مردان و زنان مجرد را به ازدواج یکدیگر درآورید» (نور، آیه ۳۲). از طرف دیگر انسان کامل از دیدگاه علی (ع) دل به دنیا نمی‌بندد و از به دست آوردن نعمت‌های دنیا و بر از دست دادن‌شان شادمان و اندوهناک نمی‌شود.

در مکتب اسلام انسان کامل از جامعه گریزان نیست، بلکه حضور در جمع مردمان و کمک به هموعان خویش را نوعی عبادت و مایه تقرب بیشتر به خداوند می‌داند و از درد و رنج دیگران رنجور و اندوهگین می‌شود. انسان نمونه قرآن، انسانی اجتماعی و مردمی است. انسان کامل از دید اسلام نباید به دور از اجتماع گوشه عزلت برگزیند و نسبت به جامعه خویش بی‌مسئولیت باشد. او نباید خود را جدا از دیگر افراد جامعه بداند بلکه از نظر قرآن مؤمنان برادر همدیگرند: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» (حجرات، آیه ۱۰). از این جهت است که در آیات قرآن مکرر شاهد دعوت به همکاری و تعاون هستیم: «وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى؛ در راه نیکی و تقوا به یکدیگر کمک کنید» (مائده، آیه ۲). همچنین از دیگر ویژگی‌های انسان کامل این است که خودرأی نیست بلکه کارهای خود را با مشورت دیگر مؤمنان انجام می‌دهد: «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ؛ در کارها با یکدیگر مشورت کنید» (آل عمران، آیه ۱۵۹).

از این رو، پیامبران و اولیای الهی - که نمونه‌های والای کمال انسانیت‌اند - در متن جامعه حضور داشته و دل‌مشغول مشکلات مادی و معنوی امت خویش بوده‌اند و از گمراهی، مظلومیت و محرومیت‌شان دل‌آزرده و غمگین می‌شدند. قرآن در این باره می‌فرماید: قطعاً، برای شما پیامبری از خودتان آمد که بر او دشوار است شما در رنج بیفتید، به [هدایت] شما حریص و نسبت به مؤمنان، دلسوز مهربان است (توبه، آیه ۱۲۸).

از دیدگاه قرآن انسان‌ها از اصل واحدی به وجود آمده‌اند «وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ؛ و او کسی است که شما را از نفس واحده‌ای آفرید» (انعام، آیه ۹۸) و از این جهت است که انسان‌ها به خودی خود نسبت به هم برتری و تفوقی ندارند. همچنین قرآن در آیه ۲۲ سوره روم رنگ‌ها و زبان‌های مختلف انسان‌ها را نشانی از عظمت خدا می‌داند نه وسیله‌ای برای فخر فروشی و تبعیض در قبال دیگران. از دید قرآن مجید ملاک برتری انسان‌ها نسبت به هم فقط در میزان تقوای آنها است: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَثْقَاكُمْ؛ همانا گرامی‌ترین شما نزد خدا باتقواترین شماست» (حجرات، آیه ۱۳).

انسان از دیدگاه اسلام موجودی باکرامت و گرامی است: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا؛ خداوند اراده کرد تا همانا از شما پلیدی را دور کند و شما را پاک نگه دارد» (احزاب، آیه ۳۳). به طوری که تا مقام خلیفه‌اللهی هم می‌تواند برسد تا آن حد که انسان موجودی برتر در میان تمام مخلوقات است و فرشتگان بر او سجده می‌کنند. انسان مخلوقی است که خداوند از روح خود در او دمیده است. به هنگام آفرینش انسان فرشتگان تلاش می‌کنند تا خداوند را قانع نمایند که این خلیفه تمایل به هرج و مرج و خونریزی دارد، اما خداوند در تصمیم خود راسخ است. او به انسان اعتماد دارد، زیرا در او چیزی است که در خود خداوند وجود دارد و بدین خاطر است که او به انسان برتری بیشتری نسبت به دیگر آفریده‌های خود داد (بقره، آیه ۳۴). به طوری که قرآن انسان را موجودی با ارزش و ذاتاً شایسته تکریم می‌داند. خداوند در جای دیگری می‌فرماید: «اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ قَرَارًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوْرَكُمْ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ؛ خداوند کسی است که زمین را برای شما جایگاه امن قرار داد و آسمان را همچون سقفی (بالای سرتان) و شما را صورتگری کرد، و صورت‌تان را نیکو آفرید، و از چیزهای پاکیزه به شما روزی داد، این است خداوند پروردگار شما، جاوید و بابرکت است خداوندی که پروردگار عالمیان است» (غافر، آیه ۶۴). در آیه دیگری بر این حقیقت تأکید بیشتری دارد: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ؛ ما انسان را به بهترین صورت و نظام آفریدیم»

(تین، آیه ۴). منشأ این کرامت رابطه، مهم و ارزشمند خداوند با انسان است که در قرآن این گونه به آن اشاره شده است: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ؛ هنگامی که آن را نظام بخشیدیم و از روح خود در آن دمیدم، برای او به سجده افتید» (حجر، آیه ۲۹). براساس این آیات شریفه، خداوند انسان را ذاتاً مورد تکریم قرار داده است.

همچنین انسان از نظر قرآن موجودی نیازمند و محتاج است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَيَّ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ؛ ای مردم! همه شما نیازمند به خدا هستید و تنها خداست که غنی و ستوده است» (فاطر، آیه ۱۵). امیرمؤمنان (ع) در خطبه متقین در اوصاف مؤمنان واقعی خدا می گوید: عَظَّمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَ فِي أَعْيُنِهِمْ؛ خدا را در وجود خود بزرگ می دیدند و غیرحضرتش برای آنان کوچک بود. امام علی (ع) با آن همه عظمت و جلالی که از طریق بندگی حق کسب کرده بود، در دعای کمیل این گونه به فقر خود اعتراف می کند: وَ أَنَا عَبْدُكَ الضَّعِيفُ الدَّلِيلُ الْحَقِيرُ الْمُسْتَكِينُ الْمُسْتَكِينُ. امام سجاد (ع) نیز در در صحیفه می فرماید: وَ أَنَا أَفْقَرُ الْفُقَرَاءِ إِلَيْكَ. و امام حسین (ع) در دعای عرفه این چنین زبان به اعتراف می گشاید: إِلَهِي كُلَّمَا أَخْرَسْتَنِي لَوْمِي أَنْطَقَنِي كَرَمُكَ، یعنی پروردگارا تبهکاری‌ها و دیوصفتی‌هایم گاهی آن چنان به رخم خیره می شوند و مرا رو در روی ناشایست خود آن چنان قرار می دهند که یارای سخنگویی از من سلب می گردد.

کمال هر چیز در پرتو عنایات و اهداف هستی آن معنا می یابد. هر اندازه یک موجود به اهداف آفرینش خود نزدیکتر باشد، کامل تر است. از نظر قرآن کریم هدف از آفرینش انسان اطاعت و بندگی خداوند است «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ؛ و من جن و انس را جز برای عبادت نیافریدم» (ذاریات، آیه ۵۶). خداوند در قرآن راه رسیدن به کمال را برای انسان نشان داده است: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا؛ ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد یا ناسپاس» (دهر، آیه ۳) و در آیه دیگری می فرماید: «وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ؛ بگو این حق است از سوی پروردگارتان، هر کس می خواهد ایمان بیاورد و هر کس می خواهد کافر گردد»

(اسراء، آیه ۲۹). انسان پس از هدایت الهی، مختار است که آزادانه راه را برگزیند و به جهت اختیارش در مقابل انتخاب خود مسئول است. «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ؛ هر کس در گرو اعمال خویش است» (مدثر، آیه ۳۸). خدا در جایی دیگر می‌فرماید: «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا؛ اگر نیکی کنید به خودتان نیکی می‌کنید، و اگر بدی کنید، باز هم به خودتان برمی‌گردد» (اسراء، آیه ۷۰). این آزادی، جوهرهٔ انسانیت، مبنای کرامت انسان و موجب امتیاز او از دیگر حیوانات است. اصولاً در پرتو این آزادی است که دین و دین‌داری معنا می‌یابد و اعمال ارادی انسان صفت اخلاقی پیدا کرده، به خوب یا بد متصف می‌شوند. در واقع، راه خوب و بد هر دو پیش روی انسان نهاده شده‌اند و این بستگی به اختیار اوست که یکی را برگزیند. خداوند در این زمینه در سورهٔ شمس می‌فرماید: «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا؛ سوگند به روان و کسی که آن را هماهنگ بیافرید، و هم او راه تبهکاری و پرهیزکاری را به او الهام کرد. خوشبخت کسی است که این روان را بیالاید، بدبخت آنکه آن را به سقوط دراندازد» (شمس، آیات ۷-۱۰).

از دیدگاه مکتب اسلام خداوند به بشر قدرت تصمیم‌گیری و انتخاب داده است. انسان برعکس فرشتگان و حیوانات تنها موجودی است که می‌تواند از حد وجودی خود فراتر رود و یا نزول کند. فرشتگان از لحاظ علم و معنویت در حد کمال خلق شده‌اند و نقصانی در آنها وجود ندارد که آن را برطرف کنند و حیوانات آن چنان تهی از هرگونه شعور و معنویتی هستند که امکان سیر صعودی برای آنها فراهم نمی‌شود. از سوی دیگر برای غایت هستی انسان حد و مرزی وجود ندارد. قرآن این حقیقت را این‌گونه بیان می‌کند: هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ؛ هر یک از ایشان را نزد خداوند درجاتی است. این عبارت به اختلاف مقامات و مراتب کمالی انسان‌ها اشاره دارد و اینکه مراتب کمالی او می‌تواند بی‌شمار باشد. در نتیجه همواره می‌توان از انسان کامل‌تر سخن گفت و هیچ‌گاه راه کمال او را پایانی نیست. این مرتبه در مورد حضرت محمد (ص) به چنان درجه‌ای از قربت رسیده که در معراج مخاطب «قَاب قَوْسَيْنِ أُوْدُنِي» (نجم، آیه ۹) می‌گردد. یعنی در سیر کمالی و طی مراتب پیامبر به آنجا رسید که قربتش به حضرت

حق به اندازه دو کمان و یا حتی کمتر از آن تعبیر شده است. در معراج که حضرت جبرئیل در خدمت پیامبر است اعلام می‌کند: لو دنوت انملت لا حترقت؛ اگر نزدیک‌تر بیایم به اندازه یک سرانگشت خواهم سوخت. بنابراین شاهد آنیم که استعداد و استحقاق پیامبر اکرم (ص) در چنین موقعیتی والاتر از جبرئیل است.

از دیگر ویژگی‌های مسلمانان عدالت‌گرایی آنان است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید به حق و عدالت قیام کنید و برای خدا شهادت دهید» (نساء، آیه ۱۳۶) و یکی دیگر از ویژگی‌های انسان کامل از دید اسلام وفای به عهد است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ؛ ای کسانی که به خدا ایمان آورده‌اید، به پیمان‌هایی که می‌بندید» (مائده، آیه ۱).

از نظر نصری (۱۳۷۳) کامل‌ترین انسانی را که قرآن کریم معرفی می‌کند مخلصین هستند. مخلصین کسانی هستند که خود را برای خدا خالص کرده‌اند. هر عملی که انجام می‌دهند رنگ خدایی داشته و جز برای او و هیچ‌کس کار نمی‌کنند. اینان خدا را در نظر داشته و جز به او، به کسی و یا چیزی نمی‌اندیشند. مخلصین خدا را به خاطر ترس از جهنم و طمع بهشت عبادت نمی‌کنند، بلکه خدا را شایسته عبادت و پرستش می‌دانند، به عبادت و بندگی او می‌پردازند. مخلصین هدفی جز قرب به خدا ندارند. اینان کسانی هستند که در خیرات سبقت گرفته‌اند: «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ؛ در نیکی‌ها بر یکدیگر سبقت بجوید» (بقره، آیه ۱۴۸) و یا «سَابِقُوا إِلَيَّ مَغْفِرَةً مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ؛ به سوی مغفرتی از پروردگار و بهشت سبقت بگیرید» (حدید، آیه ۲۱).

به‌طور خلاصه در تفکر اسلامی انسان واجد حقیقتی تحت عنوان روح الهی است و از همین جا بزرگ‌ترین تفاوت انسان‌شناسی اسلامی با انسان‌شناسی مادی آغاز می‌شود. ویژگی‌های انسان الهی که ناشی از دارا بودن روح الهی انسان می‌باشد، به شرح زیر است (عابدینی، ۱۳۸۳):

۱. آزادی انسان. یکی از آثار روح الهی، وجود آزادی در انسان است. این آزادی به عنوان یک اصل حیاتی و سرنوشت‌ساز حیات و زندگی او را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد.
۲. وحدت انسان و تقسیم‌ناپذیری آن. وقتی می‌گوییم انسان تماماً ماده و مادی

نیست، باید بپذیریم که لوازم ماده نیز بر او بار نمی‌شود و قبول کنیم که حقیقت اصل انسان قابل قسمت نیست.

۳. درونی بودن تجربه حقیقت الهی انسان. از آنجا که خود انسان مادی نیست، بنابراین نمودها و رفتارهای او نیز صرفاً بر پایه ضوابط مادی قابل پیش‌بینی نیست.

۴. خودآگاهی ذاتی انسان. یکی دیگر از نمودهای روح الهی در انسان خودآگاهی است. آدمی ذاتاً خودآگاه است. یعنی جوهر ذات انسان، همان آگاهی است.

۵. مختار بودن انسان. اختیار داشتن یکی دیگر از آثار روح الهی است. بدین معنی که انسان در واکنش‌هایی که تحت تأثیر عوامل و جاذبه‌های گوناگون محیط از خود نشان می‌دهد با دیگر موجودات تفاوت دارد. این امر به سبب وجود نیرو و توانایی ویژه‌ای است که در نهاد آدمی قرار داده شده و از آن تعبیر به «اراده و اختیار» نموده‌اند.

۶. مسئول بودن انسان. انسان به دلیل اینکه موجودی آگاه و مختار است، مسئول نیز هست و این خود انسان است که بایستی با پرورش و شکوفا کردن استعدادها و توانایی‌های بالقوه خود در مسیر تربیت خویش مراتب کمال انسانی را طی نموده و سرنوشت خود را رقم زند.

۷. امانتداری انسان. امانتداری نیز یکی از خصیصه‌های روح الهی انسان محسوب می‌شود. چنانچه خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: ... اما انسان بار امانت را به دوش کشید و آن را پذیرفت (احزاب، آیه ۷۱).

۸. خلافت الهی انسان. خلافت الهی انسان در حقیقت تبلور کامل روح الهی در این موجود ویژه و استثنایی جهان آفرینش می‌باشد. در قرآن کریم در سوره بقره، آیات ۳۰ تا ۳۳ به صراحت به این نکته اشاره شده است.

۹. کرامت انسان. کرامت انسانی ره‌آورد دیگری از جانب الهی برای بشر به شمار می‌رود و از جمله مباحثی است که در انسان‌شناسی جایگاه ویژه‌ای دارد. چنانچه خداوند در سوره ابراهیم، آیه ۲ می‌فرماید: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ...»

۱۰. جاودانگی حیات انسان. انسان به تعبیر قرآن نظام عملی خویش را براساس ایمان و عمل صالح قرار می‌دهد و در این نظام، خواهان حیات جاوید و خشنودی

خداوند است. به طور کلی در مکتب اسلام، عقل نیرویی برای شناخت، اختیار، داشتن آزادی نسبی و مسئولیت عامل تعهد و قبول تعهد در انسان است و اگر انسان در این زمینه‌ها تقویت و ارشاد شود، می‌تواند موجودی متعالی، والا، معنوی و سالم گردد. همچنین وجود فطرت از دیدگاه اسلامی امری مسلم است.

نقاط اشتراک و اختلاف دیدگاه‌های اسلام و راجرز

اولین نکته اشتراک بین مکتب اسلام و رویکرد انسان‌گرایی و بالاخص دیدگاه راجرز، تأکید هر دو دیدگاه بر کرامت و برتری انسان است. قرآن بر کرامت انسان تصریح می‌نماید. انسان به عنوان نماینده خدا بر روی زمین معرفی شده است: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً؛ همانا من در زمین جانشین قرار خواهم داد» (بقره، آیه ۳۰). همچنین قرآن کریم خداوند را به خاطر آفرینش انسان «احسن الخالقین» می‌نامد. کرامتی که همه انسان‌ها در آن مساوی هستند، خداوند فرمود: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَيَّ كَثِيرًا مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا؛ ما آدمیزادگان را گرامی داشتیم، و آنها را در خشکی و دریا (بر مرکب‌های راهوار) حمل کردیم و از انواع روزی‌های پاکیزه به آنان روزی دادیم، و آنها را بر بسیاری از موجوداتی که خلق کرده‌ایم، برتری بخشیدیم» (اسراء، آیه ۷۰). همچنین از نظر انسان‌گرایان انسان‌ها موجوداتی هستند که توان تعالی و دستیابی به صفات عالی و پسندیده را دارند. از این جهت است که این رویکرد به روان‌شناسی کمال معروف شده است، زیرا برعکس رویکردهای سنتی روان‌شناسی که به انسان به عنوان موجودی گناهکار و درمانده می‌نگریستند، در این نظام انسان موجودی ذاتاً نیک‌نفس و خوش‌طینت و دارای فطرتی پاک محسوب می‌شود.

دومین نکته اشتراک بین مکتب اسلام و دیدگاه راجرز تأکید هر دو نظام بر وحدت و انسجام ابعاد شخصیتی انسان است. در اسلام و قرآن هنگامی که از انسان سخن به میان می‌آید، شناخت کل وجود او مورد نظر است، به گونه‌ای که هم ماهیت مادی و هم سرشت الهی او ملحوظ شده باشد. به تعبیر قرآن هم، «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ؛ ما آفرینش

دیگری (روح) را برای او پیش آوردیم» که اشاره به سرشت الهی انسان دارد و هم وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلالَةٍ مِّن طِينٍ؛ که خلقت مادی و جسمانی وی را بیان می‌کند، توأمأ باید در نظر گرفته شود (هاشمیان، ۱۳۷۷). از طرف دیگر از نظر راجرز تمام ابعاد زندگی انسان بایستی مورد توجه قرار گیرند و انسان سعی کند تمام استعدادهای ذاتی خود را به فعل تبدیل کند.

سومین نکته اشتراک بین او دو دیدگاه قائل بودن به اراده‌ای آزاد برای انسان است. از نظر اسلام رسیدن به کمال انسانی تنها در سایه گزینش آگاهانه دست‌یافتنی است و از این رو، کمال آدمی، کمالی اختیاری و اکتسابی است و در قرآن کریم انسان بارها به عنوان موجودی صاحب اختیار معرفی شده است. اما در مورد رویکرد انسان‌گرایی که قبلاً گفتیم به عنوان نیروی سوم در روان‌شناسی نیز شناخته می‌شود؛ شاید بتوان اصلی‌ترین دلیل این نام‌گذاری را نظرات انتقادی این مکتب نسبت به دو رویکرد قبلی روان‌شناسی (روانکاوی و رفتارگرایی) در ارتباط با میزان اراده آزاد انسان دانست.

چهارمین نکته‌ای که مورد تأکید هر دو مکتب است، مسئولیت و تعهد انسان نسبت به اعمال خود است. از نظر قرآن خداوند انسان را آزاد آفریده و در عین حال راه را به او نشان داده و او مختار است راه خود را انتخاب کند، ولی پس از انتخاب بایستی در انتظار عواقب تصمیم خود باشد. از نظر راجرز انسان موجودی آگاه، آزاد و مسئول رشد و اصلاح شخصیت خویش است. از این جهت بود که شیوه درمانی او مراجع - محوری نام گرفت که در آن، خود مراجع یا بیمار نقش اصلی درمان خود را بر عهده داشت.

با وجود این نکات اشتراک بین دیدگاه‌های اسلام و راجرز نسبت به ماهیت و کمال انسان تفاوت‌هایی نیز وجود دارد. اصلی‌ترین تفاوت بین دیدگاه اسلام و راجرز این است که از دید قرآن خدا محور تمام امور است؛ در حالی که در دیدگاه‌های انسان‌گرایانه محور اصلی امور انسان است. در نظام اسلام مبنا و اساس همه بایدها و نبایدها خداست. آن قانون و تکلیفی مورد پذیرش است که از طرف خدا صادر شده باشد و خدا به آن دستور داده باشد: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ؛ تنها قانونگذار و فرمان‌دهنده

خداست» (یوسف، ۴۰). حاکمیت از آن خداست و هیچ قدرتی جز او حق حکومت مطلقه بر انسان‌ها را ندارد... ولی در نظام انسان‌گرایی، انسان خود را موجودی مستقل و یگانه می‌پندارد و به هیچ قدرتی خارج از خود اتکا ندارد. انسان از نظر انسان‌گرایان تنها به خود و خواسته‌هایش توجه دارد و هرچه را که خود صلاح بداند، همان را می‌کند (نصری، ۱۳۶۱). همان‌گونه که قبلاً نیز ذکر شد، از نظر راجرز انسان نباید خود را در قید هیچ حاکمی قرار دهد و هر راهی را که خود درست تشخیص دهد می‌تواند در زندگی در پیش گیرد.

انسان از نظرگاه اسلام واقعیت و هویت خویش را در پرتو ارتباط با آفریدگار به دست می‌آورد. اما از نظر انسان‌گرایان، انسان محور و اساس همه واقعیت‌ها و ارزش‌هاست و همه‌چیز، حتی خدا و دین نیز، باید در ارتباط با او توجیه و تفسیر شوند؛ انسان موجودی خودمدار است که در مقابل هیچ مقامی غیر از خود، مسئولیتی ندارد و مجاز است به منظور کسب منافع، از همه‌چیز و به هر صورت ممکن بهره‌برداری کند. انسان متجدد تحت‌تأثیر انسان‌گرایی همه‌چیز را با مقادیر و موازین انسانی سنجیده و از همه امور مقدس تقدس‌زدایی می‌کند.

دومین نکته اختلاف بین دو دیدگاه در نوع و میزان آزادی اراده‌ای است که مکاتب اسلام و انسان‌گرایی برای انسان متصور می‌شوند. در دیدگاه انسان‌گرایی آزادی انسان بی‌حد و مرز است و هیچ قید و بندی - حتی کلام خدا - برای او نمی‌تواند در نظر گرفت. گرچه در قرآن برای انسان اراده‌ای آزاد به تصویر کشیده شده است ولی انسان در مقابل انتخاب‌های آزادانه خود مسئول است. در اسلام انسان به‌طور مستقیم در رابطه با نهاد نبوی و ایده‌آل‌ها و پیام‌های آن می‌باشد و از انسان خواسته می‌شود با در نظر گرفتن حاکمیت مطلق خدا در مسیر او حرکت کند: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ؛ حکم تنها از آن خداست، بر او توکل می‌کنیم و توکل‌کنندگان باید بر او توکل کنند» (یوسف، آیه ۶۷). از نظر اسلام اساس زندگی انسان داشتن اراده و اختیار از ناحیه خداوند متعال می‌باشد. البته بایستی در نظر داشت که انسان‌شناسی اسلامی قائل به اراده‌ی آزاد نسبی نه مطلق، برای انسان است؛ به این معنی که انسان در

افعال خویش نه آن چنان آزاد، رها و افسارگسیخته است که بدون هیچ‌گونه محدودیتی عمل کند و نه آن چنان در بند و مجبور است که هیچ اراده‌ای نداشته باشد. به همین دلیل است که انسان به رعایت حدودی در افعالش متذکر می‌گردد، زیرا وجودی را حاضر و ناظر بر افعال خود می‌داند که هیچ‌چیز بر او پوشیده نیست. ولی انسان‌گرایان انسانی صاحب اراده، مطلق و رها از قید و بند دینی و حتی دنیایی تصویر می‌کنند. در این مکتب، به انسان نباید آن‌گونه نگریست که در محدودیت رهنمودهای دیگران اسیر باشد، بلکه او مختار است هر گونه که بخواهد تصمیم بگیرد و عمل کند.

تفاوت دیگر بین دو دیدگاه، مربوط به این نکته است که انسان‌گرایی انسان را به عنوان هدف و غایت خود تعریف کرده است و تمام سیر کمالی تنها در حوزه انسان خلاصه می‌شود. نتیجه توجه به خود انسان در سیر صعودی کمال در نهایت رکود است، نه تعالی و حرکت، چراکه ابعاد وجودی انسان محدود است. اما در اسلام برای تعالی و کمال انسان نقطه‌ای ماورای انسان و به تعبیر دقیق‌تر مافوق انسان در نظر گرفت.

منابع

- آذربایجان، مسعود (۱۳۷۵). «انسان کامل (مطلوب) از دیدگاه اسلام و روان‌شناسی»، *حوزه و دانشگاه*. شماره ۹.
- سایپنگتون، اندروا (۱۳۷۹). *بهداشت روانی*. ترجمه حمیدرضا حسین‌شاهی برواتی (تاریخ انتشار به زبان اصلی ۱۹۸۹)، تهران: نشر روان.
- شکرکن، حسین و همکاران (۱۳۷۲). *مکتب‌های روان‌شناسی و نقد آن*، جلد دوم. تهران: انتشارات سمت.
- شولتس، دوان (۱۳۷۵). *روان‌شناسی کمال؛ الگوهای شخصیت سالم*، ترجمه گیتی خوشدل (تاریخ انتشار به زبان اصلی ۱۹۷۷)، تهران: نشر البرز.
- عابدینی، یاسمین (۱۳۸۳). «مقایسه ویژگی‌های انسان کامل از دیدگاه مزلو و دین اسلام»، *نشریه سروش اندیشه*، شماره ۹.
- کارور، وشیر (۱۳۷۵). *نظریه‌های شخصیت*، ترجمه احمد رضوانی (تاریخ انتشار به زبان اصلی ۱۹۸۵)، مشهد: انتشارات معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۳). *انسان کامل*، قم: انتشارات صدرا.
- نصری، عبدالله (۱۳۷۳). *انسان از دیدگاه اسلام*، تهران: مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه پیام‌نور.
- هاشمیان، سیداحمد (۱۳۷۷). *علم‌النفس از دیدگاه دانشمندان اسلامی*، تهران: مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه پیام‌نور.
- هرگنهان، بی، آر و السون، متیو، اچ (۱۳۸۲). *مقدمه‌ای بر نظریه‌های یادگیری*، ترجمه علی اکبرسیف (تاریخ انتشار به زبان اصلی ۲۰۰۱)، تهران: انتشارات دوران.

Maslow, A.H. (1972). *A Philosophy of Psychology*. New York: McGraw-Hill.